

بررسی شخصیت هوشنگ در شاهنامه و تاریخ گزیده

ناهید کوشیار

دانشجوی کارشناسی ارشد تعلیم و تربیت

رستم و رویسته تن اسفندیار

کز بسی خلق است دنیا یادگار

اینکه در شهنامه ها آورده اند

تا بدانند این خداوندان ملک

انسان کاوشگر امروز ذهنی منطقی دارد و برای هر معلولی به دنبال دلیل و برهانی است همیشه در پرتو تعلیمات منطقی، تفکر منطقی به وجود می آید و اگر علت غایی در تبلور و انعکاس معلول ها مشاهده نشود، ذهن پویای بشر عصر حاضر آن را نخواهد پذیرفت.

اما این چارچوب در گستره تاریخ و جولانگاه مستندات است که می تواند شکل گرفته، ریشه ای داشته باشد. اما هنگامی که بن مایه های تمدن را می کاویم در تحلیل بسیاری از آنها به آن سوی دیوار تاریخ خواهیم رفت، آنجایی که اسطوره ها شکل گرفته اند و از دسترس و چشم تاریخ بدورند.

ریشه بسیاری از پدیده های جهان امروز و دیروز از منظر تاریخ در خاک پر رمز و راز اسطوره نهفته است. حقایقی که می توان گفت آغازین ساز علوم بشری را نواخته اند و شالوده تمدن امروز را بنا نهاده اند. اساطیر ایران زمین، نقش برجسته های نقوش اسطوره های جهانند که بوسیله آنها می توان ریشه های تنیده در هم فرهنگ و تمدن این سرزمین آریایی را دریافت. چه فرهنگ و تمدن دو بال پرواز یک قومند و سند هویت و اصالت آن.

در اسطوره ها افت و خیز های انسان برای ماندن و زیستن تصویری را رسم می کند که در پایان آن نقطه عطفی برای آغازی دیگر به چشم می خورد.

و ما در این مقال کوتاه برآنیم تا بتوانیم با مقایسه یک شخصیت اسطوره ای - هوشنگ - در دو کتاب تاریخی و حماسی - اسطوری یعنی (تاریخ گزیده) و (شاهنامه) قطره ای از اقیانوس بی کران اساطیر ایرانی را به تصویر بکشیم، باشد که سبب ها را دریابیم و به تحلیل برخی عناصر اسطوره ای بپردازیم.

واژگان کلیدی: اسطوره، تاریخ، فرهنگ، تمدن، هوشنگ، تاریخ گزیده و شاهنامه فردوسی.

بررسی شخصیت هوشنگ در شاهنامه و تاریخ گزیده

ای برادر قصه چون پیمان‌های است
دانه معنی بگیرد مرد عقل
معنی آندر وی مثال دانه ای است
نگرد پیمان‌ه را گر گشت نقل

هنگامی که به ورای تاریخ کشورها می‌نگریم داستان‌هایی از شکل‌گیری تمدن‌ها می‌شنویم که سندیت تاریخی ندارند اما حقیقتاً این داستانها را اسطوره می‌نامند.

اسطوره‌ها کودکی تمدن‌ها هستند. آینه‌هایی که تصاویر ابتدایی تمدن‌ها را از ورای قرون بر ما متجلی می‌کنند. آنها در آن سوی دیوار زمان و مستندات تاریخی اند. رمز و رازهایی که برخلاف رموز عرفانی هرگز با دانستن اصطلاحاتی چند قابل تعریف نیستند. تبدیل‌پذیده‌های گیتایی به مینوی و بالعکس جزء جدانشدنی آنهاست. اسطوره‌ها زمانی به سخن در می‌آیند که تاریخ و باستان‌شناسی خاموش می‌ماند همانگونه که موسیقی آغاز خاموشی کلام است. فکرهای گسترده و اندیشمندانه در اسطوره‌ها به ما می‌رسند تا بفهمانند که :

اینکه در شاهنامه‌ها آورده‌اند
تا بدانند این خداوندان خلق
رستم و رویننه تن اسفندیار
کز بسی خلق است دنیا‌یادگار

اساطیر ایران زمین در میان اسطوره‌های مشهور جهان چون: ایلیاد و ادیسه، رامایانا، مهابهاراتا، پنبلونگن، سورد رولان، اسطوره زیگفرید، اسطوره‌های چینی و بابلی و ... مقام بالایی دارند و شناخت آنها ما را به سرچشمه‌ای رهنمون می‌سازد که به وسیله آن می‌توانیم فرهنگ پر ارزش این سرزمین را بشناسیم. فرهنگی که می‌توان بدان بالید و ریشه تمدن فعلی درخشان خود را در آن جستجو کرد.

فراز و نشیبهای زندگی را در تکاپوی گروهی انبوه از آدمیان دید که چگونه برای تعالی انسانی و ماندگاری و رسیدن به اوج با طبیعت می‌ستیزند، بر آن پیروز می‌شوند و نهایتاً به کشف و اختراعی می‌رسند که آن نقطه عطفی برای بنای زندگی‌های آتی آدمیان می‌شود.

مبارزه انسان با طبیعت نه تنها در اساطیر ایرانی بلکه در اسطوره‌های دیگر تمدن‌ها نیز خود بیانگر همین تکاپوی مستمر و جدال‌پس‌گیر انسان در نبردی به نام زندگی است که هر یک در نوع خود شنیدنی و قابل طرح و بحث است.

اما ایران در میان دیگر تمدنهای بشری به دلیل آنکه گستره‌ای از تضادها را در خویش دارد؛ اسطوره‌هایش نیز برتر به قولی نزدیکتر به حقیقت است. و همین امر اسطوره‌های ایرانی را خلاف برخی اسطوره‌های غیرایرانی، از افسانه دور می‌کند و از اوهام می‌گریزند و به نقطه‌ای حقیقت‌نزدیکتر می‌نمایند.

آمیزش و اسطوره های ایرانی با دین های ایران همیشه دو بال پرواز برای رسیدن به تمدن این قوم بودند و نقطه های کور تاریخ را برای ما روشن کردند. اگر چه «دین و اسطوره ی هیچ ملتی را نمی توان جدایی از بافت تاریخی آن دریافت» و همین امر ضرورت شناخت تاریخ را چند برابر می کند و بدون حضور این علم نمی توان آن دو را شناخت و به معاصرین آن دو منتقل کرد.

در گذشته های بسیار دور اقوامی که امروزه آنها را آریایی می نامیم به قولی از سرزمین های شمالی فلات ایران و به قولی دیگر از اروپای مرکزی امروز در گستره ی جغرافیایی بزرگی به صورت گروه های پراکنده از غرب اروپا گرفته تا شبه قاره ی هند امروزی پخش گردیدند. گاه با بومیان به جنگ پرداخته و گاه از در آشتی در آمده اند و پس از گذشت قرن ها آنقدر زیاد شدند که بر آن سرزمین ها مسلط گردیدند.

اقوامی که در هند و ایران استقرار یافتند به هند و ایرانی معروف شدند و دین آنها در مجموعه ای از سرودهای باستانی «ریگ ودا» و سرودهای باستانی ایران به نام «یشتها» حفظ شده است. دین این گروه ها بازتاب مستقیم روش زندگی آنها که معمولاً کوچ نشین بودند می باشد. اینان از زیبایی های پیرامون خود لذت می بردند و طبیعت را می پرستیدند اما در عین حال از دشمنی طبیعت نیز در هراس بودند. در این آثار آمده که آریایی ها همانگونه که جذب و شیفته ی زیبایی های طبیعی می شدند به همان نسبت از قهر و غضب طبیعت می ترسیدند به همین جهت همیشه مظاهر طبیعی برای آنان مقدس بود و هر چه طبیعت به آنها ارزانی می داشت آن را عزیز می داشتند.

خدایان این اقوام یا تبلور عینیت یافته ای از آرزوهای آنان بودند مانند:

«Asha = اردی بهشت» و یا مظاهر طبیعی مانند طوفان یا شخصیت های ماجراجو مانند: «KarsaspE = گرشاسپ» که دیوها را نابود می کند.

به هر حال تمامی اساطیری که مربوط به دوران ذکر شده می باشد از منابع گوناگونی سرچشمه می گیرد که قسمت اعظم آنها نسل به نسل و سینه به سینه به صورت روایی به آیندگان رسیده و دخل و تصرف فراوانی در آن صورت گرفته که امری طبیعی است و در امر روایی رخ خواهد داد. قسمت دیگر از منابع مکتوب و سنگ نوشته ها و حجاری ها و حکاکی های روی سنگ ها و نقش برجسته ها به ما رسیده است.

آنچه درباره منابع مکتوب اسطوره های ایرانی می توان ذکر کرد مهمترین قسمتش مربوط به اوستا است که متأسفانه یک چهارم اوستای اصلی که فقط شامل قسمت دینی این کتاب می شود به دست ما رسیده است و بقیه در طول زمان از بین رفته است.

علاوه بر اوستا متون دینی و غیردینی مربوط به ایران باستان و دوره ی ساسانی نیز از منابع اصلی اسطوره های ایرانی محسوب می شود مانند: بندهشن، ایاتکارزیران، درخت اسوریک، شکند گمانیک و چهارد و ...

علاوه بر منابع مذکور گاه مورخان و اندیشمندان و شاعران دوره های اسلامی نیز در ایران به تاریخ و عقاید باستانی ملت خویش و ملتهای مغلوب علاقه نشان داده اند و به ذکر آنها پرداخته اند. در این میان مقام فردوسی و اثر والای او شاهنامه شایان ذکر و توجه است او تاریخ مشهور بازسازی شده ی ایران را از ابتدای

آفرینش « کیومرث » تا تسلط اسلام و ایران به شعر در آورده است. این اثر آنقدر به تاریخ مستند نزدیک می‌شود که گاه خدایان و قهرمانان اساطیری به صورت قهرمانان تاریخی ظهور می‌کنند.

روح متون زردشتی در این اثر بسیار هویدا است. اکثر داستانهای او نبرد آسمانی نیکی و بدی را به تصویر می‌کشد و آن را به صورت نبرد زمینی بین نیروهای اهورایی و اهریمنی در مقابل چشم خواننده می‌گذارد.

به هر حال این آثار که از آنها نام برده شد منابعی است که در بیان و شناخت اسطوره‌ها از آن سود می‌بریم اما در کنار اینها: کتیبه‌ها، نقوش برجسته، سکه‌ها، نوشته‌ها مورخان یونانی و رومی، آثار باستانی و ... نیز در شناخت اسطوره‌ها به ما کمک کردند. در این میان اسطوره‌های مربوط به « پیشدادیان » از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا ریشه‌ی بسیاری از اسطوره‌ها و حوادث دوران حماسی مربوط به این دوره است و بسیاری از پدیده‌ها که اکنون آثار قداست و مینوی بودن آنها امروزه باقی است ریشه در دوره‌ی پیشدادی دارد.

پیشدادیان بنا به قول « ثعالبی » به معنی نخستین واضح مبانی عدالتند. اولین کسانی که داد و عدل و انصاف مظلومان از ظالمان بسته‌اند.

و بنا به گفته‌ی « طبری » پیشدادیان یعنی کسانی که اول بار به عدل و دادگستری حکم کرده‌اند.

در کتاب « مجمل التواریخ و القصص » پیشداد را به معنی میانجی مردم آورده‌اند.

در « مقدمه‌ی شاهنامه ثعالبی » گفته‌اند پیشداد یعنی بیشتر کسی که آئین داد در میان مردم پدید آورد.

معانی دیگری نیز در تعریف پیشداد و پیشدادیان آورده‌اند که نیازی به ذکر آنها نیست.

در میان پیشدادیان نظر نگارنده به « هوشنگ » معطوف شد تا با مقایسه‌ی زندگی و شخصیت او در دو اثر بزرگ تاریخی و حماسی ایران « تاریخ گزیده » و « شاهنامه » وی را بیشتر بشناسیم. مخصوصاً این که بنیان یکی از جشنهای بسیار بزرگ ایرانیان باستان و زردشتیان یعنی « جشن سده » منسوب به اوست.

در باب دوم تاریخ گزیده آنجا که از پیشدادیان سخن می‌راند « هوشنگ » را به صورت: « هوشنگ بن سیامک بن کیومرث » یاد می‌کند و دومین پادشاه پیشدادی به حساب می‌آورد نام دیگر او را « بوم شاه » و در نسخه‌ی دیگر « بزم شاه » آورده است.

واژه‌ی هوشنگ را مرکب از دو کلمه‌ی « هوش و هنگ » می‌داند که به معنی بسیار دارنده است. این لقب و نام در آثار دیگری نیز به همین شکل و یا به اشکال دیگر ذکر شده است مثلاً: « اوشهنگ » در شاهنامه ثعالبی، « مجمل التواریخ و القصص »، « الاخبار دینوری »، « الملل و التحل »، « التنبیه و الاشراف »، « تاریخ یعقوبی »، « تاریخ سیستان »، آثار الباقیه و تاریخ پیامبران حمزه اصفهانی و ...

« هوشهنگ » در فارسی نامه‌ی ابن بلخی و تاریخ طبری چاپ مصر.

« اوشهنگ » یا « اوشهنگ » در تاریخ سیستان و آثار الباقیه.

و نهایتاً « اوشهنگ » و « هوشنگ » در الاخبار دینوری، « البدء و التاریخ المقدسی »، « مسنی ملوک الارض و الانبیاء حمزه اصفهانی » و « هوشنگ » در مروج الذهب.

عده ای بر آنند که کلمه ی هوشنگ مرکب از : HUS+ANG+E می باشد یعنی آنکه هوش و استعداد زنبورها را دارد و دلیل این ادعا آن است که هوشنگ بشر را از غارنشینی رهایی بخشیده و آنها را به ساخت خانه های منظم هندسی در کنار رودخانه ها وادار نموده است. همانگونه که زنبور خانه های منظم می سازد. به هر حال در تاریخ گزیده دانایی و فراست و استعداد را به هوشنگ نسبت داده اند. لقب پیشداد در این تاریخ به هوشنگ منسوب شده و پیشدادیان یعنی پادشاهانی که از نسل هوشنگ برخاسته اند.

حمداله مستوفی این لقب را معلول آئین و دادی می داند که او برای بشر به عمل آورد و به همین دلیل پیشداد لقب داده است یعنی آنکه پیش از همه عدل و داد را بنیان نهاده است.

این انتساب یعنی « عدل و داد » در بسیاری از آثار تاریخی و اسطوره ای نیز درباره هوشنگ دیده می شود. مثلاً در شاهنامه فردوسی او را اینگونه معرفی می کند:

جهاندار هوشنگ با رای و داد	به جای نیاتاج بر سر نهاد
بگشت از برش چرخ سال چهل	پر از هوش و مغز و پر از داد و دل ...
بفرمان یزدان پیروز گور	به داد و دهش تنگ بسته کمر
و ز آن پس جهان یکسر آباد کرد	همه روی گیتی پر از داد کرد

اما لقب پیشداد را به وی منتسب نکرده و از آن سخنی به میان نیاورده، فقط از عدل و داد او سخن رانده است. آنچه انتساب فرضیه لقب پیشداد را به هوشنگ قوی تر می کند شاید این باشد که اولین بار بحث از عدالت پروری و دادگستری در زمان هوشنگ مطرح شده و عده ای با توجه به معنای کلمه « داد » یعنی عدل و اینکه پیش از همه هوشنگ به این مهم پرداخته او را « پیشداد » لقب کرده اند.

بعضی از اندیشمندان این تعبیر را رد نموده و واژه پیشداد را به معنی « پیش آفریده ها » معنا کرده اند زیرا واژه « داد » از ریشه « Datan » اوستایی گرفته شده که به معنی آفرینش و خلق است و پیشدادیان یعنی اولین آفریده های اهورا بر زمین.

اما در آثار دیگری چون : فارسنامه ابن بلخی ، الاخبار دینوری ، تاریخ طبری ، مجمل التواریخ و القصص ، مقدمه شاهنامه ثعالبی ، تاریخ پیامبران و ... پیشداد را به هوشنگ منسوب دانسته اند و احتمال می رود که حمداله مستوفی نیز به همین دلیل یعنی مراجعه به آثار قبل از خویش این لقب را منتسب به هوشنگ دانسته باشد.

مستوفی نام « ایران را نیز برای هوشنگ ذکر کرده و ایران زمین را سرزمین منسوب به او می داند یعنی « هوشنگ زمین » چون آبادانی و شکل گیری ایران از زمان او آغاز می شود. اما در ادامه انتساب « ایران » به « ایرج » را نیز از قول شاهنامه ذکر می کند. و به تقسیم کشور بین فرزندان فریدون اشاره می نماید:

روم و سقلاط از آن «سلم» یا «سرم» و ترک و یاجوج و ماجوج از آن «تور» و دشت آزادگان از آن «ایرج» که بر اثر این موضوع دشت آزادگان به «ایران» تغییر نام پیدا می کند یعنی «سرزمین ایرج» سرزمین نژاده ها و اصیلان. مستوفی نیز همانند فردوسی مدت پادشاهی هوشنگ را چهل سال بیان می کند اما این چهل سال در برابر پادشاهی هفتصد یا هزار ساله بعضی دیگر از شاهان ایرانی بسیار پربارتر و بهتر است زیرا نوآوریهای فراوانی در این زمان به وجود می آید که همگی در خدمت آسایش و روانی زندگی بشرند. از جمله این نوآوریها می توان به مطالب زیر اشاره کرد:

۱- کشف آتش :

در تاریخ گزیده اشاره ای به کشف سنگ آتش زنه نشده اما در شاهنامه کشف آتش را کشف یکی از گوهرهای زمینی یاد کرده و در ضمن داستان گذر هوشنگ از کوه و آمدن ماری عجیب و خطرناک به جانب گروه و سنگ زدن هوشنگ به مار و برجستن سنگ و بر بالای سنگی دیگر بر آمدن و شکسته شدن سنگها و پدید آمدن فروغ از آنها و پدیدار شدن طبع سنگ آتش ، از ایزدی بودن این گوهر سخن گفته و تأکید نموده که هوشنگ از آن پس یزدان را بستود و آتش را قبله ساخت و گفت این فروغی ایزدی است. باید آن را پرستید و همان شب آتش فراوانی بر پا نمودند آن را جشن سده نام کردند.

همان گونه که می دانیم آتر Atar یا آذر یا آتش کانون آئین های هند و زردشتی بود، اما ریشه آن به آئین های هند و اروپایی بر می گردد. در هند آتش را با نام «اگنی» ستایش می کنند که هم زمینی است و هم آسمانی. و به این دلیل بر آتش نثار می کنند که می پندارند واسطه بین انسان و خداست. و در این جاست که دو جهان به هم می پیوندند.

مرکزیت آتش در دین زردشتی شاید یکی از شناخته ترین جنبه های این دین باشد اما بسیار بد تعبیر شده است. آتش پسر اهوره مزداست و نشانه مرئی حضور او و نمادی از نظم راستین.

در دین زردشتی کتونی آتش چنان مقدس است که نه اشعه خورشید را باید گذاشت که بر آن بیفتد و نه چشم کالری آن را ببیند. البته همیشه چنین نبوده است.

یکی از قدیمی ترین اسطوره های آتش مربوط به ستیز میانی «آتر» و «آزی دهاکه» یا «ضحاک» همان سمبول و تجسم هوس ویرانگر است. اما این اسطوره و اسطوره های شبیه به آن در عقاید زردشتیان امروز جایی ندارد و آتش نماد اهورا مزدا و کانون عبادتهای روزانه آنهاست با این حال هنوز هم به آتش «جنگجو» خطاب می کنند زیرا از مقدس ترین آتش ها یعنی آتش بهرام درخواست می کنند که با دیوان خشک سالی و دیوان نامرئی و غیر آشکار بجنگد.

این شخصیت بخشی به آتش باعث به وجود آمدن اسطوره های مربوط به آتش های مقدس آیینی می شود. زردشتیان می کوشند اصل معروف ترین آتش های سه گانه خود را به تاریخ اولیه برسانند. این سه آتش عبارتند از: آذر فرنیغ، آتش مغان؛ آذر گشنسب، آتش جنگجویان؛ آذر تریزین مهر، آتش بزرگان این هر سه آتش جمشید را در رسیدن به پادشاهی اش کمک کرده اند و بسیاری داستانهای دیگر. و بر همین

اساس اعتقاد بر این است که این سه آتش بزرگ نوآوریهای متأخر نیستند بلکه آنها حامیان و راهنمایان بشر در طول تاریخ اند.

سه گروه آتش آیینی وجود دارد: آتش بهرام، آتش آذران، آتش دادگاه، آتش بهرام، شاه پیروزمند آتشهاست. این آتش یاری دهنده انسان در برابر قوای تاریکی است. زیرا فره او با دروغ می جنگد و در واقع نمادی است از راستکاری. حافظ این آتش فقط موبدان رده بالا هستند.

اما در امور مربوط به آتش آذران یا دادگاه کم اهمیت تر است و مردمان غیر روحانی نیز از آن می توانند محافظت کنند. اما تمام این آتش های مقدس نمودار فرمانروایی معنوی روشنی و راستی در نبرد با نیروهای تاریکی هستند و این نبردی است که مومنان با همکاری اورمزد و پسرش آتش، بدان می پردازند. و این تطهیر آتش نماد تطهیر انسان است و آوردن هیزم ها از هر جایی برای سوزاندن نماد برابری انسانها در برابر خداست. و اینکه انسانها روزی همانند خاکستر آتش تبدیل به غبار خواهند شد.

در بسیاری از اسطوره های جهان: درخت، مار، دایره و سنگ چهار رمز محوری اساسی هستند که آدمیان سراسر جهان را از آغاز تاریخ یگانگی بخشیده اند و هنوز هم در جهان ما که جهان تصاویر است، جایگاه مهمی دارند. تصویر دو مار پیچیده به دور چوب زیتون و یا پیچیده به دور جام همیشه به راستی زنده است. در داستان هوشنگ شاید مار سمبول کمک به وی در کشف آتش باشد و اینکه به او بفهماند که سنگ آتش زنه باعث احتراق می شود در کتاب *Leserpenta a Plumes* از D.H.Lawrence آمده است که: «در قلب زمین مار بزرگی در میان آتش خفته است. کسانی که در معادن زیرزمینی کار می کنند گرمی و عرق این مار را بیشتر درک می نمایند. این آتش، آتش حیاتی زمین است زیرا زمین حیات دارد. مار جهان سترک است. صخره ها، فلس های پیکر اویند و بر فلس های پیکرش، درخت می روید. از من بشنوید که زمینی که شخم می زنید، همچون ماری که خفته باشد، زنده است. شما به پیکر این مار سترک گام بر می دارید این دریاچه که می بینید در گودی چین های پیکرش گنجیده، بسان قطراتی از باران که میان فلس های ماری زنگی، گیر کرده باشد.» این مار ماران یعنی آن آتش زمینی ای که تمام عالم را شعله ور می سازد و می فروزد و چون جویباری در پیچ و تاب است به مخزن عظیمی از صلابت و قدرت و طراوت تبدیل می شود و به عبارت دیگر مظهر مردم نما و مجاز عقلی کار مایه ای است که شیرة نبات را از ریشه به شاخ و برگها و به آدمی منتقل می کند.

همین موضوعات ارتباط وجود مار بر سر راه هوشنگ و زدن سنگ بروی را قوت می بخشد و ذهن را به طرفی می کشاند که وادار شود به اینکه مار را برخلاف تصویری که شاهنامه از او ارائه می دهد، عنصری آسمانی بدانند. به زبان دیگر مار آمده بود تا هوشنگ دادگر را در کشف آتش یاری نماید.

جشن کشف آتش که به نام «سده» معروف شد شاید مهم ترین مسأله ای باشد که به هوشنگ منسوب می شود این جشن امروزه نیز در میان زردشتیان رواج دارد روز دهم بهمن ماه که صد روز از آغاز زمستان پنج ماهه زردشتی می گذرد جشن سده را برپا می دارند در شاهنامه آمده است که همان شبی که هوشنگ آتش را

کشف کرد آتش بزرگی برافروخت چون کوه و همراهان او جشن کردند و باده خوردند و آن را جشن سده نام نهادند و «سده» از هوشنگ یادگار است.

یکی جشن کرد آن شب و باده خورد
ز هوشنگ ماند این سده یادگار
سده نام آن جشن فرخنده کرد
بسی باد چون او دگر شهریار

در آثار الباقیه نیز در کیفیت این جشن گفته شده که: این روز عید هوشنگ پیشدادی است که تاج عالم را به دست آورد.

در مورد این جشن در کتاب تاریخ بیهقی در زمان حکومت مسعود غزنوی شرح فراوانی داده شده همچنین در شعر فرخی سیستانی که الحق زیبا این جشن را به تصویر می کشد.

۲- استخراج معادن:

در تاریخ گزیده آمده است که: «از معادن و بحار، بعضی فلزات و حلیات او بیرون آورد...» و بدین وسیله کاوشگری در معادن و استخراج آنها را به هوشنگ منسوب دانسته است که این موضوع در شاهنامه نیز آمده است:

نخستین یکی گوهر آمد به چنگ
سرمایه کرد آهن آبگون
به دانش ز آهن جدا کرد سنگ
کجا رو تبر ازه و تیشه کرد ...

بدین ترتیب در هر دو اثر آغاز کاوشگری و استخراج به هوشنگ نسبت داده شده است از آثار دیگری نیز می توان این موضوع را مشاهده کرد مانند: تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، فارسنامه، مقدمه شاهنامه و الاخبار. اشاره به ساختن ابزار از آهن نیز در کنار این کشف بزرگ بشری قرار می گیرد که در هر دو اثر از آن نشانه هاست.

در تاریخ بلعمی آمده است که: از آهن بندها کرد و خمهای آهنین و دیوان را اندر آن خمها کرد با بند و سر آن استوار کرد و زندان از آن وقت باز پدید آمد.

۳- شهرسازی:

در تاریخ گزیده ساخت شهر اسطخر در فارس و شوش و شوشتر در جنوب را به هوشنگ منسوب دانسته است اما در شاهنامه اشاره ای به این موضوع نشده اما در آثار دیگری که ذکر بعضی از آنها رفت مانند: مجمل التواریخ، تاریخ بلعمی تاریخ طبری، فارسنامه، المسالک و الممالک و... ساخت شهرهای فراوانی را به او نسبت داده اند همچون: بابل، شوش، شوشتر، ری استخر، دامغان، کوفه و مداین.

۴- پیامبری:

حمد اله مستوفی هوشنگ را معاصر «ادریس پیامبر» تصور کرده است و در جهت رواج خداپرستی کوشیده اما در شاهنامه فقط به خداپرستی هوشنگ اشاره شده است.

اما در آثار دیگری چون «البدء و التاريخ» هوشنگ به منزله ادریس پیامبر است و یا در خود اوست. در کتاب مجمل التواریخ و القصص آمده است: تألیف علم نجوم از هوشنگ خاست بعد از آنکه ادریس (ع) به دست آورد.

و یا در کتاب فارستامه ابن البلخی می آید که: هوشنگ پدر اختوخ بوده است و اختوخ نام ادریس است و قومی دیگر گفته اند هوشنگ برادری داشت «برد» نام و این «برد» پدر اختوخ بوده یعنی ادریس و روایت دوم درست تر است و این برادر را «ویکوت» خوانند. به هر حال اگر اشاره ای به پیامبری او و یا معاصر بودنش با ادریس می شود و یا در اسطوره های سامی او را «مهلائیل» پسر «قینان» می خوانند و قینان را اولین آدم تصور می نمایند، همان است که در شاهنامه به آن اشاره می شود و کیومرث را E - mart - geo زنده گویای میرا یعنی همان آدم تصور می کنند و پسران وی را پسران آدم.

با توجه به همین روحیه خدادوستی هوشنگ که باعث شده گاه او را پیامبر فرض می کنند ساخت عبادت گاهها را به او منسوب کرده اند و گاهی نام این عبادت گاه را مسجد نامیده اند. در تاریخ بلغمی و طبری به این مسأله اشاره شده است.

در تاریخ گزیده سخنان خدا پرستانه و خدادوستانه ای از او ذکر شده است. که به فرزندش می گوید (همانگونه که عنصرالمعالی به فرزندش گیلانشاه نصیحت می کند). که ذیلاً به آنها اشاره می شود: پسر خود را گفت: حقیقت است که ما نبودیم، هست شدیم و باز نیست خواهیم شد، پس بر ما واجبست دانستن این که از کجا آمدیم و چرا آمدیم و کجا خواهیم رفتن. بدانکه در مبدأ [فطرت]، خلقت ما جهت اظهار قدرت و اثبات وحدت بود و مقام در این عالم و صورت، جهت تقریر تحقیق آن و معاد بمرجع اصلی، جهت تصدیق کمال حکمت؛ پس از بهر مبدأ خدا را شکر باید گفت و از بهر معاد از او راه باید جست و درین مقام خودبین نباید شد، [بلکه] خود را فانی باید دانست تا مقصود حاصل گردد. سر همه یقینها خداشناسیست. بهترین چیزی که بنفس خود دهند پند است. مالکترین کس بر علم، عمل کننده علم است. دین را شعب است، چون عبارات را ارکان هر شعبه که از دین ترک کنی، شعبه دیگر در پی آن برود، چنانکه هر رکنی از عمارت که خراب شود، [رکن دیگر از آن خلل یابد]. توانگری در قناعتست و سلامت در عزلت. ترک شهوت، آزادی نفس است. صدق دوستی در قطع طمع است. سختی دنیا چهار است: پیری [بی کفایت] و بیماری در غریب و قرض در [بی مالی] و باز ماندن از همراه، در رحلت. زن مستوره صالحه، ستون دین و یاری دهنده مردست بر طاعت.

سه چیز به سه چیز در نتوان یافت: توانگری به تمنا و جوانی به خضاب و صحت به دارو. دنیا به شش چیز خوش گذرد: طعامی [گوارنده] و زنی موافق و فرزندی مقبل و عقلی کامل و مخدومی مشفق و سخنی پاک. نصیحت کننده، قوت دهنده طبیعت است. عاقل نطلبد چیزی که [نخواهد یافت]. هشت چیز از غایت

جهلست: [غضب] بی موقع و بخشش بی استحقاق و رنج بر خود نهادن بیاطل و نشناختن دوست از دشمن و راز ناهل گفتن و امید بنا آزموده داشتن و حسن ظن بر بی وفا بردن و سخن بسیار بی فایده گفتن. هر که بی وفا شود، به بلا مبتلی شود. هزل و دروغ و جور، ضد جد و راست و عدل است که صفت پادشاهانست. اگر پادشاه هزل شود، هیبتش برود و اگر کذاب گردد، خوار شود و بر قولش اعتماد نماند و اگر جور کند، سلطنت پرو [و نپاید]. سلطان باید که [سه چیز] عادت کند: درنگ در عقوبت و [شتاب در نیکویی] و صبر در حادثات. پادشاه باید که از کشته خود خورد و از رشته خود پوشد و [بر چهار پایان تناجی خود نشیند] و با خویشتان خود پیوند کند و این همه میسر نشود، الا، بتدبیر و تدبیر نیاشد الا بمشورت و مشورت نشاید کرد الا با عاقل تجربه یافته. بر عاقل یکا پنج حق واجبست: یکی حق خدا جل و علا که او را یگانه داند و از شریک و نیاز و زن و فرزند و مثل و مانند و جسم و جا و مکان و ابتدا و انتها، منزله و مستغنی شمارد و شکر او گوید. دوم حق سلطان وقت که فرمان او برد. سیم حق نفس خود که در نیکی کوشد و از بدی بپرهیزد. چهارم حق دوستان که وفاداری کند [ایشان را بتنگی دوست گیرد]. پنجم حق عوام که بدی از ایشان باز دارد. هر که چیزی بخشد و باز گیرد، لثیمی خود ثابت کرده باشد. پنج چیز اندکش بسیارست: درد و غم و عار و بندگی و دشمنی. هر که را نیکی بر بدی غالب نباشد، پلایهای گوناگون از دور نگرده. آز و امل قاطع خیرات است و ترک طمع مانع خوف. صبر به مقصود رساننده است. چون پادشاه نیکوزند زندگانی باشد روزگار رحمت بخوشی گذرد. دوستی دوستان در غیبت توان شناخت. پایه مقدار عقل مردم، در حالت [حیرت] پدید شود. خوی مردم در سفر ظاهر گردد و سخاوت در تنگدستی پدید آید و راستی در غضب پیدا شود. [حلم لشکری است، جواب دهنده سفیه]. بزرگترین چیزی که خدای تعالی به بنده دهد، درین جهان، حکمت است و در آن جهان مغفرت. بهترین چیزی که بنده از حق تعالی خواهد، عافیت است. فاضل ترین [ذکری] که بنده گوید، [یگانگی خداست]. از جمله کارها [این جهان] چهار چیز بهترست: دارائی و [خرسندی] و راستی و مستوری. رستگاری سه چیز است: راه راست سپردن و از خدای تعالی ترسکار بودن و حلال طلبیدن، توانگری در خرسندیست و درویشی در [پیشی طلبی]: آنکه خرسند است، اگر نیز گرسنه و برهنه است، تونگرس و آنکه [زیادت جوست]، اگر نیز همه عیال از آن اوست، درویش است. سه فساد است که صلاح پذیر نیست:

دشمنی اقرباء و حسد همسران و ابلهی پادشاهان. سه صلاح است که [فسادپذیر نیست]: عبادت دانایان و قناعت حکیمان و [خیر کردن] مهتران.

در تاریخ گزیده جز مطالبی که به آن اشاره شد مطلب دیگری راجع به هوشنگ به صورت مستقیم نیامده است و گاه در ضمن وقایع و ذکر شخصیتی دیگر از او نامی برده شده است.

اما در شاهنامه خصوصیات دیگری را نیز به وی منسوب کرده اند که از آن جمله است:

۵- آبیاری و کشاورزی:

ز دریا برآورد و هامون تراخت
به فریکی زنج کوتاه کرد
پراکنده تخم و کشت و درود
بورزید و بشناخت سامان خویش

چو این کرده شد چاره آب ساخت
به جوی و به رود آب راه کرد
چو آگاه مردم برو بر فرود
بسپید پس هر کسی نان خویش

در آثار دیگر نیز به این امر اشاره شده :

آب در جویها او براندو آبادانی ها کرد (بلعمی)

آب به خانهها برد و مردم را به کشت و زرع و درو و اشتغال به کار ترغیب کرد (طبری)

او کشاورزی و عمارت زمینها و تقدیر آنها و ورزیدن غله و ثمره ها پدید آورد و این همه آن است که ابتدا
او اختراع کرد . (فارسنامه ابن البلیخی)

و او مردم را به حفر قناتها و غرس درختان واداشت (ثعالبی)

۶- سود جستن از جانوران و استفاده از گوشت آنها :

ز نخچیر گور و گوزن ژیان
بورز آورید آنچه بد سودمند
بداورید شانرا جدا جفت جفت
همی تاج را خویشتن پرورید

بدان ایزدی فر و جاه کیان
جدا کرد گاو و خر و گوسپند
جهاندار هوشنگ باهوش گفت
بدیشان بورزید ، وزیشان خورید

بلعمی می گوید : سگان را او شکار آموخت .

یا ثعالبی : او به اهلی کردن حیوانات پرداخت .

عقیده بر آن است که بشر تا هنگام هوشنگ گیاه خوار بوده و از ثمرات خام استفاده می کرده است و خوردن
گوشت و پختن آن را هوشنگ به آنها آموخته است .

آرد کردن و استفاده از انگبین زنبور عسل و پيله کرم ابریشم را نیز به او منسوب کرده اند.

۷- ساختن جامه های پوشیدنی و گستردهی :

او نخستین کسی بود که دستور داد تا حیوانات درنده را بکشند و از پوستشان لباس و فرش بسازند (آفرینش
، ثعالی ، طبری ، اخبار الطوال)

در شاهنامه آمده است که ؛ از دوندگان هر که پوست نیکو داشتند مانند رویاه و قاقم و سنجاب و سمور
بکشت و پوستشان به درآورد و برای مردم جامه ساخت .

بکشت و از ایشان برآمیخت پوست
چهارم سمورست کش موی نرم
پوشید بالای گویندگان

زپوندگان هر که مویش نکوست
چو سنجاب چوقاقم چو رویاه گرم
بدین گونه از چرم پوندگان

بیخشید و گسترده و خورد و سپرد برفت و جز از نام نیکی نبرد

و سرانجام در شاهنامه در ضمن پنج بیت از او به نیکی یاد می کند و مرگ او را یادآوری می شود:

بیخشید و گسترده و خورد و سپرد	برفت و جز از نام نیکی نبرد
بسی رنج برد اندر آن روزگار	به افسون و اندیشه بی شمار
چو پیش آمدش روزگار بهی	از او کرده ری مانند تخت مهی
زمانه ندادش زمانی درنگ	شد آن شاه هوشنگ با هوش و سنگ
نه پیوست خواهد جهان با تو مهر	نه نیز آشکار نمایدت چهر

علاوه بر آنچه که در تاریخ گزیده و شاهنامه از هوشنگ یاد شده در کتابهای دیگر نوآوریهای نیز به او منسوب است که ذیلاً به آنها اشاره می شود:

استفاده از چوب درخت ، کشتن حیوانات زیان رسان ، درودگری و بافندگی ، تألیف علم نجوم ، وضع قوانین و مبانی عدالت اجتماعی ، به کار گماشتن کنیزان ، راندن دیوان و شیاطین و دزدان و مفسدان ، آیین پادشاهی ، عید تیرگان ، ساختن قلعه ، ساختن زندان ، ساختن عبادتگاه ، شهرسازی ، آباد کردن جهان ، مطیع کردن تمام جنیندگان ، استفاده از دد و دام و مرغ و پری در مبارزه با اهریمن ، و ...

از مهم ترین وقایع دوران او می توان به جنگ با اهریمن اشاره کرد که ناخودآگاه داستان زندگی حضرت سلیمان را به یاد می آورد.

تأهید کوشیار

دانشجوی کارشناسی ارشد تعلیم و تربیت

منابع :

- ۱- تاریخ گزیده ، حمداله مستوفی ، به اهتمام دکتر عبدالحمسین نوایی ، تهران : امیرکبیر ، چاپ سوم ، ۱۳۶۴ .
- ۲- شاهنامه فردوسی ، به کوشش ژول مول ، تهران : شرکت سهامی کتابهای جیبی چاپ چهارم ، ۱۳۶۱ .
- ۳- فرهنگ اساطیری ، حماسی ایران ، دکتر مهین دخت صدیقیان ، تهران : پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، چاپ اول ، ۱۳۷۵ .

- ۴- شناخت اساطیر ایران ، جان هینلز ، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران : نشر چشمه ، چاپ دوم ۱۳۷۱ .
- ۵- رمزهای زنده جان ، مونیک دو بوکور ، ترجمه جلال ستاری ، تهران : نشر مرکز، چاپ دوم ، ۱۳۷۶ .
- ۶- آثارالباقیه عن القرون الخالیه ، ابوریحان بیرونی ، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران : ابن سینا ، ۱۳۵۲ .
- ۷- آفرینش و تاریخ ، مطهر بن طاهر المقدسی ، ترجمه شفیعی کدکنی ، تهران : بنیاد فرهنگ ایران ، چاپ اول ، ۱۳۴۹ .
- ۸- تاریخ الرسل و الملوک ، طبری، محمد بن جرید ، مصر : دارالمعارف ، چاپ دوم، بی تا.
- ۹- تاریخ بلعمی (تکمله و ترجمه تاریخ طبری) بلعمی، محمد بن محمد ، تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی ، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ ۱۳۴۱ .
- ۱۰- شاهنامه ثعالی . در شرح احوال تاریخ سلاطین ایران . ثعالی مرغنی، حسین بن محمد، ترجمه محمود هدایت . تهران : چاپخانه مجلس ، ۱۳۸۲ .
- ۱۱- و منابعی که در متن نوشته ها بدان اشاره شده است.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.